تفسیر سوره مائده، جلسه ۱۳

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِين وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضى أَوْ عَلى سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْديكُمْ مِنْهُ ما يُريدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلكِنْ يُريدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۶) وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَميثاقَهُ الَّذي واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَأَطَعْنا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ (۷) يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ»(۸)

«وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ نعمت‌های خدا را بر خود یاد کنید «وَميثاقَهُ الَّذي واثَقَكُمْ بِهِ»؛ و آن میثاقی که از شما پیمان گرفته، «إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا»، آن میثاقی که شما سپردید، گفتید که «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا»، ما شنیدیم و اطاعت کردیم، این میثاق را به یاد بیاورید، نعمت خدا و چنین میثاقی را به یاد بیاورید. «وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ».

نکته‌ای که جای تذکّر دارد این است گاهی اوقات خدا یادآوری این نکته را به ما می‌کند شما یک میثاقی را سپردید، یک عهدی سپردید و باید به آن عهد خود وفا کنید. به نظر ما می‌آید که این‌ها جملات جدّی نباشد. یک نکته‌ای را تذکّر دادیم یک تذکّر فی الجمله‌ی دیگر هم بگوییم و آن این‌که یکی از تفاوت‌های جدّی که مسئله‌ی دین دارد با چیزی که به نام فلسفه‌ی غرب یا غرب‌شناسی یا آن‌چه که در غرب وجود دارد، حتّی الآن در ما نفوذ کرده، این مسئله این است خیلی این مطلب را ما ابراز می‌کنیم؛ مثلا چون فیزیک خواندیم و در رشته‌های فیزیک به ما مدام گفته‌اند شما هیچ چیزی را قبول نکنید تا برای شما اثبات شود، یعنی باید اوّل همه چیز را خراب

کنید بعداً یک به یک، نکته به نکته اثبات شود، همین مسئله را در مسئله‌ی خداشناسی و فهم مبانی دین پیاده کرده‌ایم، یعنی گفتیم تو اوّل هیچ چیز را قبول نکن همه چیز باید برای تو اثبات شود! این جمله تا حدّی شیرین هم هست، من هیچ چیزی را در مسئله‌ی هستی شناسی قبول نمی‌کنم و در فروعات بحث هستی شناسی من هیچ چیزی را قبول نمی‌کنم تا برای من اثبات شود.

معنی اثبات هم این است که باید مستدل شود و در آن دلیل بیاید؛ یعنی باید به هر جهت Reason داشته باشد، برهان به معنای Reason، نه آن چیزی که قرآن برهان می‌گوید، چنین چیزی باید بیاید. به عبارتی شک خیلی ارزش دارد، گاهی اوقات کسانی هم که می‌خواهند تا حدّی اظهار روشن‌فکری کنند می‌گویند ما الآن نسبت به همه چیز شک کردیم، و فکر می‌کند این تا حدّی چیز خوبی است، این را انسان بگوید، خیلی انسان باکلاسی محسوب می‌شود. حال آن‌که چیزی که در دین مهم است یقین است، رسیدن به یقین، علم الیقین، عین الیقین، حقّ الیقین، یقین، انسان باید یقین پیدا کند.(۲۵: ۰۷) ما خیلی دچار چنین آفتی شدیم که می‌گوییم همه چیز باید استدلال داشته باشد، این در اوّلین گام‌ها زمین گیر می‌شود چون کسی برای وجود خودش هم نمی‌تواند استدلال کند؛ یعنی استدلال حتّی در مورد وجود خود انسان نمی‌شود کرد. این حرفی که نمی‌گوید را می‌گوید و آن حرف این است که من چیزی به نام حجّت باطنی ندارم و این ندارد و باید یکی یکی برای من استدلال شود و حال آن‌که خود این جمله چه استدلالی دارد؟

شاید یک چیزهایی بود از ضمیر من جوشید و من را به یقین رساند، شاید این‌طور بود، شاید واقعاً من از یک راهی رفتم، خدا را یافتم. آیا حتماً باید استدلال کنم تا شما قبول کنید یا من باید استدلال داشته باشم تا خود من قبول کنم؟ باز جملات را ببینید عقاید باید استدلالی باشد، چه کسی گفته عقاید باید استدلالی باشد؟ فرض بفرمایید من خدا را به دست آوردم «لَوَجَدُوا اللَّهَ» شدم، در قرآن «لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحیماً»(نساء: ۶۴)؛ خدا را پیدا کردم. اگر من خدا را پیدا کردم باز

باید عقاید خود من استدلالی باشد؟ یعنی ارزش این استدلال بیشتر از ارزش این است که من خدا را پیدا کردم؟ واقعاً ارزش آن از ارزش این بیشتر است؟ در فرمول‌های فیزیک ما هیچ حجّت باطنی نداریم؛ یعنی باطن چیزی راجع به فرمول فیزیک نمی‌گوید، ولی اساسی‌ترین سؤالات بشر را در داخل بشر به عنوان نفخه‌ی الهیّه خدا به ودیعه گذاشته، میثاق گرفته است. عبارت‌های قرآن را ببینید میثاق گرفته، پیمان گرفته، موطن اخذ میثاق داریم «أ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی»(اعراف: ۱۷۲)، خدا این‌ها را پیمان گرفته است. (۴۵: ۰۹)

می‌گویند این میثاق‌ها فقط یک جملاتی است، خیر! کسی اگر از راه خود دین حرکت کند و پس از همان آموزه‌های ابتدایی که در خود می‌یابد شروع کند، خود آن میثاق‌ها را متوجّه می‌شود، به یاد می‌آورد، و می‌گوید درست است «سَمِعْنا وَأَطَعْنا»(مائده: ۷)، این چیزی است که در درون انسان گذاشته‌اند که «سَمِعْنا»، ما شنیدیم قبول کردیم، این چیزها را قبول کنیم. این‌که ما داریم «وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقینُ»(حجر: ۹۹) این خیلی حرف مهمّی در قرآن است. «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ کُنْ مِنَ السَّاجِدینَ»(همان: ۹۸)؛ از ساجدین باش «وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقینُ»؛ تو عبودیّت کن تا یقین به تو برسد ولی یقین نه یعنی مرگ! یقین یعنی یقین، اگر در جاهای دیگری هم دارد معنی یقین مرگ می‌شود چنین استعمالی شده به خاطر این‌که انسان در مرگ به یقین می‌رسد. یعنی کسی از مسیر عبودیّت الهی کسی حرکت کند می‌بینند که «وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقینُ»، می‌بیند دارد به یقین می‌رسد، یقین می‌کند که این درست است، خدا وجود دارد، می‌یابد، «لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحیماً».

لذا این چیزی که به نام اخذ میثاق در انسان مدام تأکید می‌کنند، موطن اخذ میثاق، اخذ میثاق، شما یک موقع میثاق سپردید که «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا»، این‌ها را به یاد بیاورید، «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا». باید هم ما به یاد بیاوریم! مدام به ما اشاره می‌کنند که ما در یک جایی گفتیم: «أ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ»؟ گفتید: بله «قالوا بَلی» آن‌جا گفتید «شَهِدْنا أَنْ تَقُولُوا»؛ ما این شهادت را گرفتیم، از شما

این پیمان را گرفتیم که بعداً نگویید که ما نمی‌دانستیم یا آباء ما چه بودند و چه بودند! پس این میثاق‌ها جدّی است، «سَمِعْنا وَ أطَعْنا». اگر کسی هوس این‌که این پیمان‌ها را به یاد بیاورد دارد لابد باید برود زیاد عبادت کند، خوب عبادت کند، عبادت خدا را بکند زیاد هم عبادت کند «وَكُنْ مِنَ السَّاجِدينَ» تا این‌ها را به یاد بیاورد.

- آفت آن را اشاره کنید.

- شما می‌فرمایید این داستان رواج پیدا کند که همه بگویند ما به یک چیزهایی رسیده‌ایم برای دیگری بخواهند به این ترتیب حجّت قرار بگیرند، بگویند ما عبادت کردیم به یقین رسیدیم تو هم یقین می‌خواهی مثل ما رفتار کن.

- این‌که ما داریم «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً»[1]؛ خدا یک حجّت ندارد دو حجّت دارد، حجّت ظاهری دارد و حجّت باطنی ، این حجّت‌های باطنی که عقل است و فطرت بشری است این‌ها باید با حجّت ظاهری محک بخورد که رسل و کتاب است. کسی نمی‌تواند براساس معرفت شهودی حرکت کند و این با مسئله‌ی حجّت ظاهری؛ یعنی با قرآن، با احکام چک نشود. اگر فکر کنید من این راه را می‌روم و این را این‌طور می‌خواهم، ولی خیلی وقت‌ها شهوات ما این‌طور می‌خواهد[2].

این «سَمِعْنا وَأطَعْنا» را در قرآن در چند جا به شما نشان می‌دهم، که همین حکمیّت‌های دین به دلیل محبّت‌ها، علاقه‌ها، تنبلی‌هایی که شخص دارد، همه‌ی این‌ها باعث می‌شود که ساده‌ترین استدلال، کنار برود! این استدلال که خیلی ساده است مگر شما نمی‌خواهید به خدا نزدیک شوید؟ بله. خدا گفته برای نزدیکی من نماز بخوان، می‌گوید من گیتار می‌زنم. یک استدلال به این سادگی، این همان جایی است که قرآن می‌گوید.

ما نمی‌توانیم این را خوب برای هم بگوییم ولی قرآن کلام خدا است می‌تواند بگوید، می‌گوید: «بَلى قادِرينَ عَلى أَنْ نُسَوِّيَ بَنانَهُ * بَلْ يُريدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ» (قیامه: ۵-۴)؛ انسان با برخی از

این چیزها می‌خواهد خود را باز کند؛ یعنی می‌خواهد راه او باز شود، «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ»؛ خیلی وقت‌ها انسان با خیلی از شبهاتی که می‌کند می‌بینید که می‌خواهد جلوی پای خودش را باز کند وگرنه استدلال خیلی واضح است مگر شما نمی‌خواهید به خدا نزدیک شوید؟ این‌ها که دیگر متیقّنات است شما نمی‌توانید نماز نخوانید، حالا در مورد یک چیز شاذّ دینی است می‌گویید هنوز بین مراجع اختلاف است که ریش خود را بتراشم یا نتراشم، این را می‌گوییم فعلاً... ولی در این حد را که انسان نمی‌تواند إن قلت کند. پس آفت آن این می‌تواند باشد و راه هم دارد. کسی از مسیر عبودیّتی که خود دین تعیین کرده برود، زمام شخص را خدا به دست می‌گیرد؛ چون این در دستگاه خدا آمده، وقتی کسی در دستگاه ربوبیّت الهی آمده «إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى»(لیل: ۱۲) است. بعد این هدایت را بارها گفته‌ام قمار بازی نیست، چرا ما این را مدام اعلام می‌کنیم شما در دستگاه خدا وارد می‌شوید ممکن است هدایت شوید ممکن است هدایت نشوید؟ اصلاً چیزی معلوم نیست، این چه حرفی است؟!

ما وقتی از خودمان برنامه اعلام می‌کنیم می‌گوییم اگر کسی بیاید و خود را به دست این برنامه بدهد مثلاً باسواد می‌شود، بعد به کار خدا می‌رسد یک برنامه برای هدایت بشریّت داده می‌گویی بیا می‌گوید شاید نشود، یعنی کاملاً پنجاه پنجاه است. این چیست که برنامه‌ی ما محکم است و تضمین دارد و همه چیز دارد، ولی به برنامه‌ی خدا که می‌رسد همه چیز... این دعای پیغمبر بود که مدام می‌گفت خدایا «لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبداً»[۳]؛ خدایا یک لحظه هم ما را به خود واگذار نکن. یک لحظه واگذار نکن که از این برنامه‌ها خارج نشود، این هوی و هوس‌ها باعث شود از این برنامه خارج شود. این به این معنا نیست که هدایت قمار بازی شد، کارت را انداختی شد هدایت می‌شوی نشد نمی‌شوی، خیرا! اگر کسی قرآن و نماز و این دستورات را عمل کند این‌ها برای هدایت است، اگر کسی این‌ها را بخواند و رعایت کند هدایت می‌شود، باید هدایت شود وگرنه مسیر مسیر نیست!

البتّه مسیر یک ویژگی‌هایی دارد، سختی‌هایی دارد، هر چیز گرانبهایی سختی دارد، مثل کوه رفتن است سختی دارد، هر چیز گرانبهایی را انسان تا به حال با سختی به دست آورده این هم همین‌طور است. اوّل سختی دارد بعد شیرینی دارد، همان چیزی که اسم آن سختی است...

بعضی جشن تکلیف نمی‌گرفتند جشن تشریف می‌گرفتند برای این‌که مشرّف شدند و رفته به دین مشرّف می‌شوند و همین نمازی که «إِنَّها لَکَبیرَةٌ إِلاَّ عَلَی الْخاشِعینَ»(بقره: ۴۵) می‌بینید خاشع می‌شود و به همین نماز علاقمند می‌شود. اگر از این مسیر برود و هدایت شود دیگر شبهه نمی‌ماند و چیزی که می‌ماند سؤال است، انسان سؤال دارد، مثلاً شما بگویید این زمین برای ملائکه... سؤال است، یکی از سؤال‌های انسان است، دیگر شبهه‌ی آزار دهنده که مدام حمله کند، می‌بینید اصلاً فاصله گرفته از بحث این‌که چیزی برای او شبهه شود، شک شود. شک اصلاً در دین چیز خوبی نیست، آن چیزی که خوب است یقین است و یکی از چیزهای جدّی برای رسیدن به یقین عبودیّت همه جانبه است. عبودیّت همه جانبه؛ یعنی شما برای یاد گرفتن معارف باید از قرآن یاد بگیرید.

چند آیه را با هم نگاه کنیم، اوّلاً گاهی اوقات خداوند «وَاذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ»(مائده: ۷) می‌گوید. یک موقع بحث نعمت‌های خدا است که آدم مدام نعمت‌های خدا را یاد کند، رحمت‌های خدا را یاد کند، گاهی اوقات زیر سایه‌ی چیزهای بد رحمت هم وجود دارد. یک موقع بحث «وَاذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ» است، این نعمت و آن نعمت خدا، ولی یک موقع بالاتر از این‌ها هم وجود دارد؛ یعنی بحث «فَاذْکُرُونی»(بقره: ۱۵۲) هم وجود دارد؛ یعنی یاد من باش، یاد نعمت‌ها بودن هم خوب است ولی یاد خدا بودن چیز دیگری است، **آدم یاد خدا باشد خدا هم یاد آدم می‌کند**. خدا انسان را یاد کند فواید آن فرق دارد.

رتبه ذکر نعمت با ذکر صاحب نعمت زیاد است

گر شبی در خانه‌ی جانانه مهمانت کنند   گول نعمت را مخور مشغول صاحب‌خانه باش

مشغول صاحب‌خانه باش! این‌که آدم نعمت‌ها را یاد بکند و فقط نعمت‌ها را یاد کند و صاحب این نعمت را یاد نکند بد است؛ مثلا هر وقت دعوت می‌کنند مهمانی می‌رود ولی همین‌طور زنگ نمی‌زند. اصلاً کاری به نعمت نداریم همین که با تو هستیم خوب است، همین خوب است اصلاً کاری به این چیزها هم انسان نداشته باشد. این‌جا بحث نعمت است که گفتیم در بحث نعمت اعظم نعمات الهی که در روایات یاد شده، در قرآن هم در ذیل «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»(تکاثر: ۸) عرض شد شخصی پیش امام صادق می‌آید غذای خیلی خوبی می‌خورد بعد گریه می‌کند، می‌گویند: چرا گریه می‌کنی؟ می‌گوید: انسان چطور جواب این همه نعمت‌ها را بدهد؟دارد که حضرت می‌خندند می‌گویند: این حرف‌ها چیست؟ اعظم نعماتی که خدا از آن سؤال می‌کند نعمت ولایت است. بعضی بابت چند خرده نان ته سفره خیلی سر و صدا می‌کنند ولی گاهی اوقات اعظم نعمات الهی دارد ضایع می‌شود و حال آن‌که ....

شما آیه ۹۲ سوره بقره را ببینید «وَلَقَدْ جاءَكُمْ مُوسى بِالْبَيِّناتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ»؛ موسی با بیّنات برای شما آمد بعد شما این گوساله را بعد از او اتّخاذ کردید؟! «وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ». «وَإِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ وَرَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّورَ»؛ هنگامی که ما از شما میثاق گرفتیم و فوق شما این کوه طور را قرار دادیم که «خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا»؛ شما این را بگیرید و بشنوید. بشنوید؛ یعنی سمع اجابت، یعنی اجابت کنید. «قالُوا سَمِعْنا وَعَصَيْنا»؛ آن‌ها گفتند، یا با زبان حال گفتند یا با زبان قال گفتند یا با زبان استعداد گفتند، بالاخره حرف آن‌ها این بود که «قالُوا سَمِعْنا وَعَصَيْنا»؛ ما می‌شنویم، ولی عصیان می‌کنیم، گوش نمی‌کنیم، چرا؟ چه چیزی باعث گوش نکردن شده است؟ «وَأُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ»؛ در این‌ها حبّ گوساله اشراب شده؛ یعنی علاقه به این گوساله و گوساله‌پرستی در دل آن‌ها جا گرفته است.

وحی بدون دل‌مایه بشر اثر ندارد

دستوری از بیرون می‌آید، یکی از عمده کارهای وحی این است که در دل Resonance (طنین) ایجاد کند، آنچه که دل می‌گوید Resonance ایجاد می‌کند. وقتی که دل برای گفتن مایه نـدارد، دل در گرو جای دیگر است، دل به چیز دیگر مشغول است، حواس دل جای دیگر است، اصلاً بـه بیرون گوش نمی‌کند! این‌جا است که می‌گوید: «خَتَمَ اللّهُ عَلی قُلُـوبِهِمْ»(بقره: ۷) ایـن اهمیّـت دل است. و الا هر چه وحی بگوید، اثر ندارد! چیزی که در داخل می‌گوید، از بلندگوی درون شروع کند این بگوید این هم نمی‌گوید، دل او جای دیگر است. دل او درگیر مدرک و پول و رسیدن بـه ایـن شأن اجتماعی است، دل او در گرو این مجموعه است. وحی می‌خواهد دل تو را از این‌ها بکنـد بـه سمت خدا ببرد، سیر الی الله. وقتی که «أُشْرِبُوا فی قُلُوبِهِمُ»؛ یعنـی دل از عشـق بـه چیـزی لبریـز می‌شود می‌خواهد به این برسد، دل تصمیم خود را گرفته که من می‌خواهم به چنین چیزی برسم، وقتی می‌خواهد به چنین چیزی برسد به وحی گوش نمی‌کند، چرا به حرف خدا باید گوش کند؟

او در دل انعکاس دارد، می‌گوید دل تو این را می‌گوید مـن هـم فشـار مـی‌آورم. لـذا اگـر ایـن محبّت‌ها و این عداوت‌ها کنترل نشود «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا» درست حرکت نمـی‌کنـد سـر جـای خـود است، اطاعت کردن با زور نیست دل باید یک مقدار درگیـر ایـن قضـیّه شـود. «سَـمِعْنا وَعَصَـیْنا وَ أُشْرِبُوا فی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَما یَأْمُرُکُمْ بِهِ إیمانُکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ».

باز در سوره مبارکه نور، آیه ۵۱، ص ۳۵۶ ببینید چه چیزهایی مانع می‌شود که کسی نخواهـد حکمیّت‌های خدا را بپذیرد و میثاق الهی «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا» نمی‌تواند بیاید. از آیـه ۴۶ «لَقَـدْ أَنْزَلْنـا آیاتٍ مُبَیِّناتٍ»؛ ما آیات مبیّنات نازل کردیم (۳۶: ۲۹) «وَاللّهُ یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ * وَیَقُولُونَ آمَنّا بِاللّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنا»؛ این‌ها گفتند که ما به خدا و رسول ایمان می‌آوریم و اطاعـت می‌کنیم، «ثُمَّ یَتَوَلّی فَریقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ»؛ بعد از این یک عـدّه پشـت کردنـد، «وَمـا أُولئِـکَ بِالْمُؤْمِنینَ»؛ چه شد که این‌ها پشت کردند مؤمن نشدند؟ (می‌دانید که سوره نور سوره‌ی حکومتی

است)، «وَإِذا دُعُوا إِلَی اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ إِذا فَرِیقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ»؛ پای حاکمیّت‌ها که وسط آمد، یک عدّه اعراض کردند.

گاهی اوقات ما در حدّ نماز و روزه و این چیزها باشد انجام می‌دهیم، ولی وقتی پای «اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»، «رَسولِهِ» با همان ترتیبی که تا حالا در قرآن بحث شده پای این‌ها که وسط می‌آید می‌گوید این‌ها... برای همین در تاریخ ادیان این بوده مادامی که این‌طور عبادت‌های ظاهری که کاری به کار حاکمیّت‌ها نمی‌داشتند، حاکمیّت‌ها با این‌ها مبارزه‌ی خاصّی نمی‌کردند. شما می‌خواهید این طور عبادت کنید، بکنید! مگر امروزه در آمریکا جلوی مساجد را می‌گیرند؟ می‌خواهی دعای کمیل بخوانی برو دعای کمیل بخوان! اگر می‌خواهی این کار را انجام بدهی برو، اگر یک جایی این‌طور عبادت باشد. در صدر اسلام هم همین‌طور بود یعنی فکر نکنید این‌ها با نماز خواندن پیغمبر مشکل داشتند، این‌ها چرا با نماز خواندن پیغمبر کنار کعبه مشکل داشتند؟ به دلیل این‌که کعبه محور کاروان‌ها بود، کاروان‌ها از این طرف و آن طرف می‌آمدند بت‌های خود را قرار می‌دادند، از تمام ممالک دنیا می‌آمدند بت‌های خود را در آن‌جا قرار می‌دادند ولی آن‌هایی که آمده بودند داعیه‌ی خداپرستی داشته باشند، این خدایی که از همه‌ی گوشه و کنارها می‌شود او را پرستید.

جهاد اقتصادی یعنی خار چشم دشمن بودن

این‌ها که چنین کاری انجام داده بودند موقعیّت تجاری قریش به خطر افتاده بوده، چون این اتّفاق افتاده بود این‌ها با نماز خواندن پیغمبر هم مشکل داشتند.

آقا در بحث جهاد اقتصادی در عسلویه دیدید چه گفتند، خیلی مهم بود، گفتند: جهاد اقتصادی را فراموش نکنید که جهاد است و جهاد همیشه با دشمن‌شناسی همراه است، کار اقتصادی را جهاد اقتصادی نمی‌گویند. جهاد اقتصادی؛ یعنی همان چیزی که قرآن هدف حرکت مؤمن را «لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ»(فتح: ۲۹) می‌داند؛ یعنی خار در چشم کفّار، این هدف حرکتی مؤمن می‌شود. «وَمَثَلُهُمْ

فِی الْإِنْجیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ».

(۲۲: ۳۳)

ما فرق قائل هستیم بین نصاری، یعنی مجموعه‌ی حاکمیّت آن‌ها با «الّذینَ قالُوا إِنّا نَصاری»(مائده: ۸۲)، با این مسیحی، ما کاری به این مسیحی نداریم، برای همین قرآن وقتی جدا می‌کند یک جا می‌گوید: «أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلّذینَ آمَنُوا الّذینَ قالُوا إِنّا نَصاری»، این «الّذینَ قالُوا إِنّا نَصاری» یعنی این فرد مسیحی، مودّت آن‌ها زیاد است. ولی یک جا می‌گوید: «وَلَنْ تَرْضی عَنْکَ الْیَهُودُ وَ لاَ النَّصاری حَتَّی تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»(بقره: ۱۲۰)؛ نصاری از شما راضی نمی‌شوند مگر روش آن‌ها را قبول کنید، یعنی به این قیمت راضی می‌شوند.

این حاکمیّت آن‌ها است. این‌ها را باهم قاطی نکنید وگرنه ما حتّی در مورد غیر این‌ها، حتّی در مورد مشرکین، کفّار، واقعاً من باب این‌که خود این شخص... مثلاً فرض کنید بلایی که بر سر ژاپن آمده. در دانشگاه می‌گفتم: این‌ها سونامی را وقتی تعریف می‌کنند گویی فیلم سینمایی تعریف می‌کنند، می‌گویند دیدی چه شد؟ نابود شدند، آب آن‌ها هم رادیو اکتیوی شده است. بابا این‌ها آدم هستند! «إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدّینِ وَإِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ»[۴]، فیلم سینمایی که ندیدی این‌قدر با هیجان تعریف می‌کنی! یک سری آدم انسان این‌طور شده‌اند! فطرت انسان اقتضاء می‌کند که بفهمد این یک آدمی است که چهار نفر از خانواده‌ی خود را در سونامی دست داده، او ناراحت است . این دارد می‌خندد! این‌که خلاف فطرت انسان است، واقعاً زبان فطرت این حرف‌ها را نمی‌فهمد.

ولی صحبت حاکمیّت‌ها و حکومت‌ها که می‌شود یک مطلب دیگری است، زیر بار آن نمی‌رود، ممکن است بجنگد، می‌جنگد «فَقاتِلُوا أَئِمَّةَ الْکُفْرِ»(توبه: ۱۲)، با ائمّه‌ی کفر می‌جنگد، مبارزه می‌کند، اهل مبارزه است.

این‌که بحث جهاد فرهنگ است نه تلاش، جهاد فرهنگی، جهاد اقتصادی، جهاد نظامی؛ یعنی با دشمن‌شناسی با این هدف شروع به کار کردن می‌کند نه این‌که یک کاری انجام می‌دهد مجموعه

تلاش خود را که اضافه می‌کند می‌گویند جهاد کرده، به این جهاد نمی‌گویند. البتّه کسی انسان تلاش‌گری باشد خوب است ولی این جهاد نیست، جهاد به همراه دشمن‌شناسی است، این جهاد است. برای همین است می‌گوید «وَإذا دُعوا إلَی اللّهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ إذا فَریقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ * وَإنْ یَکُنْ لَهُمُ الْحَقُّ یَأْتُوا إلَیْهِ مُذْعِنینَ»(نور: ۴۹-۴۸)؛ اگر حق به جانب او باشد حاکمیّت‌های بیرون را قبول نمی‌کند. اگر حق به جانب باشد «یَأْتُوا إلَیْهِ مُذْعِنینَ»، با حالت اذعان به طرف آن می‌آید، یعنی قبول می‌کند. «أ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أمِ ارْتابُوا»؛ آیا دل‌های آن‌ها بیماری دارد، شک دارند؟ «أمْ یَخافُونَ أنْ یَحیفَ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَرَسُولُهُ»؛ یا این‌که می‌ترسند خدا و رسول به آن‌ها ستم کنند؟ «بَلْ أولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ * إنَّما کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنینَ»؛ قول مؤمن فقط این است، این حرف مؤمن است.

حرف مؤمن فقط این است «إذا دُعوا إلَی اللّهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ أنْ یَقُولُوا سَمِعْنا وَأطَعْنا»، حرف مؤمن این است وقتی که پای این حاکمیّت‌ها وسط می‌آید، به سمت خدا و رسول دعوت می‌شود تا این‌ها حکم کنند تکلیف یک چیزی را مشخّص کنند، «أنْ یَقُولُوا سَمِعْنا وَأطَعْنا وَأولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، این‌ها هستند. «وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَیَخْشَ اللّهَ وَیَتَّقْهِ»؛ کسی که از خدا و رسول اطاعت کند و از خدا بترسد و از او پروا کند «فَأُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ» * «وَ أقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أیْمانِهِمْ»؛ با تمام وجود قسم می‌خورند که «لَئِنْ أمَرْتَهُمْ لَیَخْرُجُنَّ»، می‌دانید که «وَأقْسَمُوا بِاللّهِ جَهْدَ أیْمانِهِمْ»؛ برای روحیه‌ی نفاق است که اگر تو امر کنی، «لَئِنْ أمَرْتَهُمْ»؛ اگر به آن‌ها امر کنی فرمان بدهی «لَیَخْرُجُنَّ»؛ حتماً خارج می‌شوند، حتماً به فرامین عمل می‌کنند، «قُلْ لا تُقْسِمُوا»؛ قسم نخور، این‌قدر قسم نخور. «طاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ»؛ یک طاعت معروف بیاور، یک کار درست انجام بده، این‌قدر قسم نخور که اگر این‌طور شود من این کار را انجام می‌دهم، «إنَّ اللّهَ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ».

ارتباط این آیات با آیات ولایت را می‌بینید، «قُلْ أطیعُوا اللّهَ وَ أطیعُوا الرَّسُولَ فَإنْ تَوَلَّوْا فَإنَّما عَلَیْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَیْکُمْ ما حُمِّلْتُمْ» و الی آخر که باز به آیات «وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا

الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»(همان: ۵۵) می‌رسد، به آیات مربوط به حضرت مهدی (عجّل الله تعالی فرجه) به عنوان یکی از مصداق‌های مهم می‌رسد.

پس این میثاق الهی که در این آیات آمده است که باید کسی این میثاق‌های الهی را به یاد بیاورد، محبّت‌ها، عداوت‌ها مانع فهم این میثاق الهی می‌شود، شاید رمز ارتباط آن با ادامه که «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»؛ خداوند ذات الصّدور، آن چیزی که در دل‌ها مخفی شده آن‌ها را می‌داند، «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ»؛ اگر کسی می‌خواهد قوّام لله باشد نه قائم لله باشد، خیلی للّه قیام کند، باید چیزهایی را کنترل کند، محبّت‌های او و بغض‌ها و کینه‌های او مانع «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا» است، این‌ها را باید بتواند کنترل کند.

زبان فطرت باشد قابل فهم برای همه‌ی دنیا است

در آیه ۲ سوره مبارکه مائده این عبارت «وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ» را توضیح دادیم که دشمنی و کینه و عداوت با قومی باعث نشود که تعدی کنید «وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا» این‌ها قوّام بودن می‌خواهد، یعنی آدم باید قوّام باشد.

دشمنی با یک عدّه به دلیل این‌که در صلح حدیبیّه نگذاشتند شما به مسجد الحرام بیایید، و حالا که کار به دست شما افتاده، شما را به این نکشاند که عداوت به خرج بدهید، این‌ها می‌شود کنترل! همیشه برای خود من هم سؤال بوده این‌که حضرت تشریف بیاورند با چه زبانی می‌خواهند با بشریّت صحبت کنند؟ اگر فکر کردید این‌طور است که همه مسلمان می‌شوند، چون تصویر بعضی در این زمینه کارتونی است فکر می‌کنند همه در یک پرش سه گام: اوّل مسلمان می‌شوند، بعد شیعه می‌شوند، بعد ۱۲ امامی می‌شوند، آن وقت یک دنیای یک دست داریم! در صورتی که این‌طور نیست مسیحی مسیحی است، یهودی یهودی است، مجوس مجوس است، این‌ها هستند ممکن است یک عدّه شیعه شوند. اصلاً وعده‌هایی که قرآن داده همین‌طور است، در بعضی گفته:

«فَأَغْرَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَالْبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ»(مائده: ۱۴)، پس معلوم است «إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ» یهودی‌ها و مسیحی‌ها هستند، مجوس‌ها هستند، مشرکین هستند. خود قرآن هم گفته «وَما أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنينَ»(یوسف: ۱۰۳)؛ اکثریّت آن‌طور که فکر می‌کنی مؤمن نمی‌شوند، ولو این‌که حرص بزنی که مؤمن شوند مؤمن نمی‌شوند.

حاکمیت بر دنیا فقط با قسط و عدل

دنیا این‌طور است. حاکمیّت بر دنیا چطور می‌تواند باشد با این‌که این‌ها هستند؟ قطعاً زبان باید زبان فطرت باشد، **زبان فطرت باشد قابل فهم برای همه‌ی دنیا است**، زبان قسط و عدل باشد قابل فهم برای همه‌ی دنیا است، همه‌ی دنیا این زبان را می‌فهمد. که ما اصلاً کاری به مشرکین نداریم، نه کاری به قراردادهای آن‌ها داریم «فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقيمُوا لَهُمْ»(توبه: ۷)؛ مادامی که آن‌ها به قراردادهای خود پایبند هستند شما هم پایبند باشید. در آیات پایانی سوره ممتحنه می‌خواندیم «لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطينَ»(ممتحنه: ۸)؛ خدا نهی نمی‌کند از این‌که شما نسبت به مشرکین مادامی که شما را از مملکت اخراج نکرده‌اند، به دین شما کاری ندارند، «أَنْ تَبَرُّوهُمْ»؛ شما نسبت به آن‌ها نیکی کنید، مثل همین ژاپن، «وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ»؛ و قسط، «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطينَ»؛ اصلاً خدا این را دوست دارد. «إِنَّما يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذينَ قاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ وَظاهَرُوا عَلى إِخْراجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ»؛ کسانی که می‌خواهند شما را از مملکت اخراج کنند، به دین شما کار دارند یا می‌خواهند زیر آب شما را بزنند این را خدا نهی کرده است، رابطه با این‌ها را این‌جا نهی کرده است.

زبان قرآن زبان فطرت است

این زبان زبان فطرت است؛ یعنی واقعاً اگر در فطرت انسان تأثیر کند زبان آن واضح است؛ مثلا یک قومی شما را اذیّت کردند حالا کار به دست شما افتاد، «فَمَنِ اعْتَدی عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ»(بقره: ۱۹۴)، قاعده‌ی فطری است که هر کسی که به شما اعتدا کرد شما به اندازه‌ای که اعتدا کرده، زمینه‌های شرعی و base شرعی، در base دینی شما همان مقدار می‌توانید اعتدا کنید، همان قدر، base شرعی؛ یعنی شرع باید بگوید که به مثل آن چطور می‌شود عمل کرد، چون اگر یک نفر شما را قذف کرد شما نمی‌توانید او را قذف کنید. این‌طور نیست که مثلاً یک نفر به شما تهمت ناموسی بزند بگویید «فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ»، من هم به او تهمت ناموسی می‌زنم، باید خود شرع بگوید چقدر می‌شود این کار را انجام داد، یا مثلاً کسی غیبت من را می‌کند بگویم من هم غیبت او را می‌کنم، این‌طور نمی‌شود! آن قدر که شریعت برای مثلیّت مشخّص می‌کند چقدر است و در چه حوزه‌هایی است، این قاعده است. عفو و بخشش هم فضل است که اگر انسان ببخشد، مثلاً گفته‌اند کسی قرض دارد مهلت بدهید «فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَةٍ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ»(بقره: ۲۸۰) اگر واقعاً ندارد به او ببخشید، در مسائل خانوادگی این را می‌گوید که اگر زن و شوهر عقد هستند، عروسی نکرده‌اند مهریه را ببخشید.

آیه ۲۳۷ سوره بقره «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً»؛ اگر طلاق می‌دهید قبل از این‌که تماسی با آن‌ها داشته باشید، منظور تماس تلفنی نیست! «وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً»؛ وقتی فریضه‌ای بر او فرض کردید؛ یعنی مهری تعیین کردید، «فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ»؛ نصف آنچه که تعیین کردید بدهید، «إِلاَّ أَنْ يَعْفُونَ»؛ مگر این‌که ببخشند. حق است ولی... چون گاهی انسان درگیر است اتّفاقی که نیفتاده، این اسمی که در شناسنامه آمده قابل پاک شدن است پاک هم می‌کنند، وقتی در دوران عقد باشد پاک می‌کنند، او هم اوّل ۷۰۰ سکّه گفته، حالا باید ۳۵۰ سکّه بدهد؟ نگویید حقّ من است می‌خواهم بگیرم. کمی هم معرفت خوب است، بگو این‌قدر می‌گیرم این‌قدر نمی‌گیرم، نگو تا قران آخر را می‌گیرم. حق است ولی قرآن می‌گوید «إِلاَّ أَنْ

يَعْفُونَ»؛ مگر این‌که ببخشد، «أَوْ يَعْفُوَا الَّذي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ»؛ یا کسی که گره‌ی نکاح به دست او است، مثلاً ولی یک دختر صغیر اگر باشد، «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى»، این‌ها است که کنترل می‌کند، خانواده را کنترل می‌کند، جامعه را کنترل می‌کند، «وَأَنْ تَعْفُوا»؛ اگر ببخشد «أَقْرَبُ لِلتَّقْوى».

البتّه این اقربیّت با «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى» فرق می‌کند، این به اصطلاح افعل تفضیل است، یعنی بهتر است ببخشد ولی اگر نبخشد اشکالی ندارد، ولی آن‌جا افعل تعیین است یعنی این‌طور نیست که عدالت نکند و ظلم کند باز هم بهره‌ای از تقوا باشد!

به این‌ها افعل تفضیل و تعیین می‌گویند که بارها مثال‌های آن گفته شده است. «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَلا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ». این‌ها حرف‌هایی است که فطرت می‌فهمد؛ یعنی کافی است شما خود را جای نفر مقابل بگذارید تا بفهمید. ما اشتباه کردیم! خانواده به ما گفتند برادرت مهریه عروس را ۷۰۰ سکّه کرده، تو هم ۷۰۰ سکّه کن و ۷۰۰ تا شد و الآن گرفتار شدیم. «وَلا تَنْسَوُا الْفَضْلَ»؛ این فضل را، این زیادی‌ها را بین خود فراموش نکنید، این هم زبان فطرت است.

وقتی غضب کنترل نشود، آدم قوام به قسط نیست

آدم قشنگ می‌فهمد که به قومی بابت کاری که کرده‌اند شما نمی‌توانید به آن‌ها تجاوز کنید، دشمنی‌های شما باید حد داشته باشد، باید دشمنی‌ها کنترل شود. بعضی افراد مثل گرگ غضب دارند، الآن دو گرگ به گلّه حمله می‌کند مگر گرگ چقدر می‌تواند بخورد؟ یک گلّه با ۵۰ گوسفند را می‌درد، همه را می‌درد نمی‌خورد، به اندازه‌ی نیاز غضب نمی‌کند! به اندازه‌ی غیظ و غضب خود می‌درد به اندازه‌ی نیاز نیست. شیر را شما نگاه کنید اگر حمله می‌کند یکی را می‌گیرد می‌خورد بقیّه آن را برای حیوان‌های دیگر می‌گذارد. آدم باید مثل جرّاح عداوت به خرج بدهد، جرّاح وقتی می‌خواهد تومور را دربیاور چاقو نمی‌اندازد که شخص را شقّه کند، تشخیص می‌دهد تومور این‌قدر است وقتی می‌برّد نه بیشتر می‌برّد نه کمتر می‌برّد، همان‌قدر می‌برّد که باید ببرّد.

حالا آدم با یک جریانی مخالف است، دیگر کاری به کار زن و بچه طرف که نداریم، در فامیل آن‌ها چنین مشکلاتی وجود دارد، چه ربطی دارد؟ این‌ها است که وقتی غضب کنترل نمی‌شود عداوت کنترل نمی‌شود انسان دیگر قوّام به قسط نیست. ما به این‌ها کار نداریم ما در همین محور کار داریم، در همین محور هم مبارزه می‌کنیم، در همین محور هم حرف می‌زنیم، داد هم می‌زنیم. به این‌جا کاری نداریم. «وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلاَّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى»؛ شما باید عدل به خرج بدهید، عدل؛ یعنی همان مقداری که هست نه بیشتر، نه کمتر، مثل دکتر جرّاحی کنید. شما با این اعتقاد شخص مشکل دارید، ولی غیبت او را هم می‌کنید! و رازی هم که در موقعی به شما گفته افشا می‌کنید! حالا که این‌طور شد بد نیست بگوییم؟! برای چه؟ ما چنین چیزی نداریم! این‌ها است که شخص را قوّام به قسط می‌کند.

کنترل عداوت‌ها و محبت‌ها انسان را قوام به قسط می‌کند

این در بخش عداوت‌ها است، شما به بخش محبّت‌ها بروید آیه ۱۳۵ سوره نساء را ببینید آن‌جا هم چیزی شبیه به این دارد که کنترل محبّت است، یعنی انسان باید بتواند محبّت خود را هم کنترل کند، حتّی محبّت‌هایی که از سر درد دین گاهی دچار آن می‌شود باید کنترل کند. «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامينَ بِالْقِسْطِ»؛ قوّام به قسط باشید، «شُهَداءَ لِلَّهِ»؛ برای خدا شهادت بدهد، «وَلَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبينَ»؛ ولو این‌که علیه خود بتواند برود شهادت بدهد، علیه والدین خود شهادت بدهد، علیه اقربای خود شهادت بدهد.

«إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقيراً فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما»؛ اگر فقیر یا غنی بود خدا به این‌ها اولویّت دارد، شما نمی‌خواهد فکر فقر و غنای کسی را بکنید. مثلا طرف با موتور گازی با زانتیا تصادف کرده من چه بگویم؟ بروم بگویم موتور به این زده؟ او خیلی اذیّت می‌شود، خانواده‌ی خود را از دست می‌دهد!

این‌ها به تو چه ارتباطی دارد؟ این چیزها به ما چه ارتباطی دارد؟ «إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقيراً فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما». این می‌شود که انسان قوّام به قسط می‌شود، اگر عداوت‌ها و محبّت‌های انسان کنترل

شود، تحت تربیت قرار بگیرد آن وقت کاری به این کارها ندارد. این با این تصادف کرده به من چه ارتباطی دارد؟ تو می‌خواهی این کار را انجام بدهی من باید دروغ بگویم؟ کسانی که شهادت دروغ می‌دهند می‌گویند حیف است او فقیر است برویم برای او شهادت بدهیم، به ما چه ارتباطی دارد؟!

«فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أنْ تَعْدِلُوا»؛ تو از هوی تبعیّت نکن که بخواهی عدل بورزی، مسیر این است. این‌جا «لَا» در تقدیر نیست، جاهایی هست که «لَا» در تقدیر است ولی این‌جا نیست، «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أنْ تَعْدِلُوا»؛ از هوی تبعیّت نکن که بخواهی عدل بورزی، یعنی **عدل را از لا به لای هوای خود عبور نده** که من چه می‌خواهم. این‌ها انسان را قوّام بالقسط می‌کند، این‌ها را انسان باید آموزش ببیند، سختی‌های آن را هم بچشد[۵]. از این موارد کوچک بگیرید تا موارد بزرگ‌تر، «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا»، اگر حتّی بپیچانی، «لَی» کنی، این‌ها واقعاً قوّام به قسط می‌خواهد، «وَإِنْ تَلْوُوا أوْ تُعْرِضُوا»، یا بپیچانی؛مثلا بگویی نمی‌دانم موتورسوارها چطور رانندگی می‌کنند معلوم نیست! طوری بپیچانی که معلوم نشود چطور شد، «أوْ تُعْرِضُوا»؛ یا اعراض کنی بگویی من شهادت نمی‌دهم، در این زمینه من نمی‌دانم، من را درگیر نکنید. «أوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً»؛ کاری که انجام می‌دهی خدا می‌داند.

کنترل تنها در راستای حرکت دینی ممکن است

اگر ما از شرّ این‌طور محبّت‌ها و عداوت‌ها راحت شود، نه این‌که محبّت نداشته باشد، نه این‌که با کسی عداوت نداشته باشد، بلکه بتواند این‌ها را کنترل کند. این‌ها را هم در راستای حرکت دینی می‌توان کنترل کرد و آن موقع فطرت شکوفا می‌شود، قبول دارید که اگر کسی این کار را انجام دهد خیلی فطری است، یعنی می‌بینید جامعه‌ای پیدا شد افراد حاضر هستند بروند علیه خود شهادت بدهند، پای شهادت به میان آمد علیه هم تیمی خود حاضر شد شهادت بدهد، حاضر شد در مقاله علیه دوستان خود بنویسد، حاضر شد اشکالاتی که دوستان او داشتند این اشکالات را هم

بگوید، حاضر شد این کارها را انجام دهد، چقدر انسانی می‌شود! این انسانیّت است که این‌جا بروز می‌کند که وقتی او فهمید آن‌ها اشتباه می‌کنند اشتباه آن‌ها را ...

سوره فتح، آیه ۲۶، ص ۵۱۴، «إِذْ جَعَلَ الَّذینَ کَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجاهِلِیَّةِ»، خیلی مهم است، آن هنگامی که کافر در دل خود تعصّبی ایجاد می‌کند، خود او، «جَعَلَ الَّذینَ کَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ»، نه این‌که در دل او چنین چیزهایی وجود دارد مسئولیّت به گردن خود او است، در دل خودش حمیت‌ها و تعصّب‌هایی ایجاد می‌کند؛ یعنی پافشاری می‌کند. حمیت و تعصّب مگر بد است؟ «حَمِیَّةَ الْجاهِلِیَّةِ»، برای این‌که این حمیّت را توضیح بدهد «إِذْ جَعَلَ الَّذینَ کَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجاهِلِیَّةِ»؛ یعنی حمیتی از سر جهل باشد، از روی نادانی باشد، جهل تعبیری است که قرآن جاهلیّت اسم می‌گذارد، تعصّب به این شکل به وجود می‌آورد و در گروه خاصّی می‌رود، مواضع حزبی، باید از این‌ها طرفداری کند اگر بگوید این‌طور می‌شود. این از «کُونُوا قَوّامینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَلا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلاّ تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی» فاصله دارد.

در زمان امام زمان همه حرف این دین فطری را می‌فهمند

این زبان فطرت می‌شود، **با این زبان با کلّ دنیا می‌شود صحبت کرد**؛ یعنی حضرت با زبان فطرت با کلّ دنیا صحبت می‌کند، با این دینی که بر پایه‌ی فطرت است با کلّ دنیا می‌شود حرف کرد. این‌ها را کجا نمی‌شود گفت؟! کجا نمی‌شود این حرف‌ها را گفت؟! یعنی کجا نمی‌شود گفت که انسان باید حق‌مدار باشد، انسان باید حق‌مدار باشد؟ حق را تشخیص می‌دهد و روی حق می‌ایستد ولو این‌که علیه خود او و هم حزبی‌های و دوستان او باشد. این حرفی است که درست است سخت است، ولی زبان آن زبان فطرت است، این دین جهانی می‌شود. **دین جهانی** می‌شود نه این‌که همه دین‌دار می‌شوند، به این معنی نیست، بلکه همه حرف دین را می‌فهمند آن موقع در شرایط ذمّه در حکومت اسلامی زندگی می‌کنند حرف دین را هم می‌فهمند، این زبان جهانی دین

می‌شود. دین جهانی یعنی این، دین جهانی حضرت مهدی نه این‌که همه مسلمان می‌شوند، دین جهانی یعنی با زبان‌های جهانی حضرت با همه صحبت می‌کنند، این زبان‌ها مطابق فطرت دین است «لِلدِّینِ حَنیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ»(روم: ۳۰)؛ فطرت همین است تبدیل هم ندارد، در همه جای دنیا همین‌طور است نمی‌شود گفت در ایران این‌طور است این حرف‌ها را ایرانی‌ها می‌فهمند، این حرف‌ها را کلّ دنیا می‌فهمد، «لا تَبْدیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»، این خلق خدا تغییر نمی‌کند همین‌طور است دین هم بر پایه‌ی همین حرف‌ها است. این مسیر، این خطوط کلّی همین دین است با همین زبان هم با کلّ دنیا صحبت می‌شود.

صلوات!

---

[۱]- الکافی، ج ۱، ص ۱۶.

[۲] . در تبریز به ال گلی رفته بودیم ما آخوندی رفته بودیم بحث موسیقی پیش آمد یک عدّه دور ما جمع شدند، یک پسر خیلی جالبی هم آمد بحث کرد، خیلی وارد detail موسیقی شدیم او هم خیلی موسیقی می‌دانست. بعد که تمام شد گفت: من خیلی لذّت بردم، من کار موسیقی انجام می‌دهم من به جای نماز گیتار می‌زنم، به جای این‌که نماز بخوانم، فکر کرد من این را هم تأیید می‌کنم، گفتم: شما به جای نماز نمی‌توانید گیتار بزنید. گفت: من با گیتار به خدا می‌رسم. گفتم: شما گیتار بزن ولی نماز خود را باید بخوانید، شما مگر نمی‌خواهید به خدا برسید؟ گفت: بله. گفتم: همان خدایی که می‌خواهی به او برسی می‌گوید نماز بخوان. گفت: ولی من گیتار می‌زنم. این همان‌جا است که انسان با یک سری محبّت‌ها، یک سری عداوت‌ها، یک سری علاقه‌ها، [از مسیر عبودیت خارج می‌شود]

[۳]- الکافی، ج ۲، ص ۵۲۴.

[۴]- نهج البلاغه، نامه ۵۳، عهدنامه مالک اشتر.

[۵] . طرف می‌خواست فرزند او به پارک نرود ما داشتیم رد می‌شدیم پدر گفت: عمو الآن مگر پارک تعطیل نیست؟ گفتم: نه! چنان این مرد به من غیظ کرد گفت نمی‌توانستی بله بگویی؟ گفتم نه، شما می‌خواهید بچّه را ساکت کنید من باید دروغ بگویم؟ یعنی من باید دروغ بگویم جان خود را خراب کنم که تو می‌خواهی بچّه را ساکت کنی؟ ما هم بچّه داریم می‌خواهیم ساکت کنیم باید کاری انجام دهیم که ساکت شود، تو می‌خواهی ساکت کنی من باید دروغ بگویم؟